

تا شاید سپاهیان بشینند خبر اسیری اطال و عبال دست
 از جدال برداشته پامی اطاعت بشتابند اما آن جوانان پاس
 نمک را بر رانی عبال خود مرجع دانسته رقبه شجاعت بر بقیه
 اطاعت در نیاروند و نشه همت آن بهادران مطلقا و به منزل
 نهادند با آن حالت پر ملالت اکثر بر مور چال ریخته و از شلک
 بنادیق طوفان بلا انگیزه بسیاری از رزم جوانان همراهی روشن خان
 را بر خاک هلاک می انداختند و رستم خان که بجانب جنجی نگاور عزم
 بر انگیزه بود سعی یک هفته کوه کشن کرده و جنید کنده که رفیع تر از دیگر
 جبال بود و دیگر چند قلعه که باهم دیگر اتصال داشتند مفتوح ساخت
 و محی الدین خان قلعه دار و الاهی را با یکس عهده دار انگریزی اسیر
 نموده و قلعات را بدو لتخوان سپرده بطرف ترنامل عازم گردیده
 و شاه زاده اقبال بلند که با فوج ظفر موج برای تسخیر کرنا تک گده
 و دیگر قلاع منبعه آن طرف از حضور شرف رخصت یافته بود
 راه ادهونی گده و علی آباد را پایمال سم ستوران همان نورد
 ساخته محاذی قلعه کرنا تک گده که تیغش از ایوان کیوان در گذشته
 بمیدانی وسیع مخیم جاه و جلال ساخت و به بهادران لشکر حکم محکم
 صادر فرمود تا بگو ایل خارا شکن دیوار حصار را منهدم سازند تو پیمان
 بهرام صولت فی الفور توپ های آتش بار بر قلل جبال شانخه
 تعبیه کرده و در از نهاد محصوران بر آوردند لیکن بسبب رفعت

کوه چون رسیدن گوله بدیوار شکل بود شاهزاده والا خرد روز
 چهارم تدبیری اندیشیده چند کس را از زمره اسیران متوطن
 آرکات بانعام خوشدل ساخته رهایی بخشید و آن محنت کشیدگان
 از امان جان به ثنای سلطانی رطب اللسان و عذب البیان
 و مرهون احسان گشته و بالای کوه اندرون قلعه رفته تمامی کیفیت
 ستیز شدن شهر آرکات و متواری بودن نواب محمد علی خان
 و الاباه و ستیز شدن قلاع لاتعد بکلید شمشیر عالم گیر مجاهدان لشکر
 نواب حیدر علی خان بهادر پیش قلعه دار و کلید آنان محافظ قلعه
 ظاهر ساخته همه را در گرداب تخیر و اضطراب انداختند و آن جماعه
 بعد فتح قلعه بجرم جنگ خود را در معرض هلاک دیده ساله جنبان
 صلح بشرط عنایت قولنامه امان جان و ناموس شدند و شخصی
 معتبر را بعهده سفارت در حضور شاهزاده و الایبار فرستادند
 بمحرد ورود او در لشکر نصرت اثر چون سلطان بهادر ملاحظه فرمود
 که نقش مدعا درست نشست فی الفور قولنامه عنایت فرمود
 و آن گروه قلعه تسلیم اولیای دولت نموده بدر رفتند شاهزاده
 بهادر شادمانه نواخته و اموال قلعه بضبط آورده و قلعه داری معتبر تعیین
 فرموده و عرصه چند ماه در انتظام محاللات توابع آن قلعجات مفتوحه
 بسر برده سمت کوه را دست نیلور لوای شوکت برافراخت
 و در عرصه دوازده روز آنرا مفتوح ساخته اشهب شوکت را بجانب

تپاک گبه سبک عنان فرمود چون در آن قلعه تهمانه از طرف
 صاحبان عالیشان قایم بود و سردار آمنتام باد و صد جوان بمحافظت
 می پرداخت از بالای قلعه ملاحظه کرد که شاهزاده اقبال مند برکنار
 تالاب سمت غربی قلعه اعلام نصرت انجام برافراخته است
 پس آماده پیکار گردید و بهادران لشکر را فرصت از شدت گواپیل
 دست نیسداد که بر کوه صعود نموده در شعب جبال مورچال قایم
 سازند مگر از آنجا که در آن ایام اختر بخت نواب محمد علی خان
 والایاه رو بهبوط داشت هوا خواهانش هر تدبیری که می کردند تقدیر
 آن را بر هم می زد چنانچه قلعه دار این قلعه که بهادری بهرام صولت بود
 اگر چه باد و صد جوان در مقابله با آن فوج دریا موج پای کم نمی آورد
 مگر اتفاق چنان شد که کول آبی که اندرون قلعه بود یکایک خشک
 گردید و از شدت عطش محصوران را یک نیرزه آب گریه
 از سر گذشت و همه متفق اللفظ والمعنی از سردار خود استدعی
 آن شدند که بنای مصالحه با شاهزاده و الا تبار باید نهاد تا نیم جانی که باقی
 است مفارقت از ابدان نکند ناچار آن قلعه دار صاحب جگر
 بیدلی همراهیاری دیده بدین صورت پیغام فرستاد که اشب
 دست از گوله اندازی کوتاه سازند فردا قلعه تسلیم خواهیم نمود شاهزاده
 و الا قدر ازین پیام خوشدل شده تو پیمان را همانست فرمود قضا را
 در این شب سقایی تقدیر طرفه آب بر روی کار آورد که ابری

سیاه بی موسم بر خاسته بشدت تمام بارید چنانچه بر که خشکیده
 که در میان قلعه بود لبالب گردید علی الصباح چون سردار قلعه
 آب رفته بجویافت از هراتان استشاره نمود همه نامعروضه داشتند
 که در قلعه از اذوقه و گوله و باروت هیچ کمی نیست و آب که موجب
 حیات بود بی منت غیر می از عنایت باری بهر سیده حالا صالح
 ضرور نیست جنگ باید کرد و کشته باید شد لیکن قطره آبرو بر خاک
 بیغیرتی نباید ریخت آن سردار جگر دار چون سپاهیان را رزم
 طلب دید بساط صلح در نور دید و مہبتی زدن گوله و بندوق گردید
 شاهزاده فیروز مند چون رنگ معامله دگرگون دید از غایت
 غضب تو پیمان رستم توان را بر آوردن اتواپ بر قلل کوه
 حکم داد از هر طرف جوانان قوی باز دور پناه سنگستان خرید هر روز
 مورچال پیش می بردند و از آنجا که محصوران در پناه حصار بودند هر روز
 صدمه عظیم از ایشان باشکریان منصور میر سید آن سردار عالی مقدار
 عرصه بیست و هشت روز با آنجماعه قلیل کار نامه رستم و اسفندیار
 را منسوخ نموده با آن فوج قیامت موج جنگید لیکن از آنجا که تیر قضا
 از نه سپر گردون میگذارد تالاب که در قلعه بود باز خشک
 شده قطره آبی جز آبروی مردان باقی نماند و طاقت سپاهیان قلعه
 نشین از غایت عطش سلب گردید باز بمجبوری خوانان امان
 شدند لیکن چون این بار کار از مدار گذشتہ بود و بسیاری

از بهادران نامی لشکر منصور آب فنا نوشیده بودند معروضه محصوران درجه پذیرائی نیافت و حکم یورش و قتل عام صادر گردید جوانان شیرشکار، تمبر و صدور حکم دامن همت بر کمر جلادت استوار کرده بالای کوه برآمده آب شمشیر در گلوی آن جنگر سوختگان چکانیدند و قلعه دار عالی مقدر را با احترام بحضور شاهزاده عالی قدر رسانیدند بعد افتتاح آن حصار متین شاهزاده والا شکوه در تمامی خطط مقبوضه عمال و امنای کاروان مقرر ساخته و معتمدان را بقلعه داری درهای منبع تعیین ساخته بعد عرصه ده روز بانقود و اجناس فراوان بحضور فیض گنجور نواب تریاجناب رسیده سرایه سعادت کونین اندوخت؛



لشکرکشی فرمودن جنرل صاحب نامدار عالی مقدار جنرل کوت بهادر از مدراس بقصد انتزاع بالاگهات از قبضه اختیار نواب کوه و قاره پیر اقتدار؛

رادوی گوید که چون شاهزاده عالی تبار مع غنایم موفوره بحضور نواب حیدر علی خان بهادر کامیاب سعادت ملازمت شد زبانی جو اسپس کاروان بعرض مقدس رسید که جنرل کوت صاحب عالی شان سموال مکان که در فنون صنف آرائی یگانه و بوقت پنجم آزمائی با اسفندیار صولتان رسنم زمانه است از انتظام ملک

بنگاله مضمئن شده تشریف فرمای ولایت شده بود و رینو لابلانجا
 بکنایت هم جنگ نواب بهادر مامور شده رونق افزای مدراس
 شد و بانواب محمد علی خان والاباه ملاقات کرده دو هزار تفنگچی و سه صد سوار که
 در آنوقت پیش محمد علی خان بهادر حاضر بودند بهمراهی خود برگزیده و خزانہ
 و افراز سرکار کمپنی انگریز بهادر برداشته و سامان رسد خاطر خواه
 برگادان داشتند و فیلان بار کرده بنواحی وکل و یلور خیام
 شوکت برافراشته است نواب والابناب باستماع این خبر
 سواران را بر سر کردگی سیدی هلال و غلام علی خان بخششی بطریق
 منقلارخصت ساخته خود هم عقبش از آرکات طبل نهضت
 نواخت اما پیشتر از ورود نواب عالی جناب جرنیل صاحب
 عالیشان قلعه کرگ پاله را که تشریف ملازمان جیدری بود محاصره کرده
 پیش از آنکه صبح صادق بدید بهادران شکرانگریزی از نیروی
 همت بیادری طناب و سلم بران قلعه متین برآمده چارسان
 حصار را بزیر تیغ بنی در پیغ کشیدند قلعه دار دو ساعت باجماعتی
 که همه داشت داد مردی داده امانت جان شیرین بخازن ارواح
 سپرد و جرنیل صاحب بعد این فتح نمایان اذوقه و دیگر اجناس
 که در قلعه بود بلشکریان منصور خود تقسیم فرموده و از آنجا نهضت
 نموده در سواد آجر و اکم لوای آسمان مسای برافراخت در روشن
 خان دسته دار که بکشایش بر موکل گره از حضور نواب

والاجناب شرف ترخیص یافته با تئناق رستم علی خان فاروقی کار بر
مختصنان تنگ ساخته بود چون در یافت که بسبب قریب
رسیدن لشکر قاهره جنرال صاحب بهادر قلعه دار را اسطرهار
کلی بهر سید و قلعه باین سرعت مفتوح نخواهد گردید لہذا دست
از محاصره برداشته روانه اردوی معلی گردید و جنرال صاحب عالی شان
بقلعه بر موکل گره بی منازعت غیرمی رسید و قلعه دار را بکلودی
جگر داری بعطوفت و نوازش نواخته و او را ہر کاب میمنت
اتساب داشته و سرداری دیگر را بقاہ دار می گذاشته روز
دیگر بجانب پھلچری کوچ نمود و از شخصی تاجر اسباب
رسد فرادان خرید فرمودہ سمت کوه مور شتافتہ در محاذی قلعه
پای بنات افشردہ برای ارسال سامان جنگ و اذوقہ از راه
دریا بکونسل مدراس قلمی ساخت درین عرصہ نواب والا
جناب ہم بالشکری فزون تر از مور و مانج رونق افزا شدہ بفاصلاہ
دو فرسنگ خیام و اعلام شوکت برفراخت و بدر یافت
مکنون ضمیر جنرال صاحب بہادر روزی چند بصف آراہی پرداخت
آخر چون پیرایہ انکشاف یافت کہ جنرال صاحب تار سیدن
جہازات از طرف مدراس سبقت بچنگ نخواہد فرمود
نواب والا تبار میر علی رضا خان را با فوج تعیناتی او سیدی ہلال
را با پنج ہزار سوار و غازی خان را معہ سواران یغاکر بمقابلہ لشکر

قیامت اثر جنبرل صاحب بهادر گذاشته خود با توپ خانه و لشکر
 سمت محمود بندر نهفت فرمود و شاهزاده و الاتبار را با هفت
 هزار سوار خوتخوار و پنج هزار پیاده جرّار و بیست و پنج خاب توپ
 صاعقه آشوب حکم فرمود که در نواحی تهرنگر و تجاور آتش غضب
 برافروزد و هر چه از تر و خشک بنظر آید بنوا بر قهر بسوزد چنانچه شاهزاده
 رستم شوکت اول در نواحی تجاور که بخوبی آب دهر او را فرودنی
 سبزه دریاچین صحرا شک باغ ارم بود چپا دل انداخته با عراق
 اکنه و غارت گری اسواق و دکان آشیان گاه بوم ساخت ؛

نظم

بهر جا که طوفان لشکر رسید نو گویی که هر صر به آذر رسید
 ازان بوم کنند اشجار باغ در و بام شد آشیان گاه زاغ
 ز بس سوختن در تمامی دیار نمانده یکی چوب جز چوب دار
 و بعد قتل و غارت از اجناس مغر و نه آنچه قابل ارسال پیشگاه
 حضور بود روانه ساخت و خود برای ترمیم قلعه زکات پل و شاکوت
 بکار پردازان تقید فرموده سمت تهرنگر تاخت و در ایلیاپور
 و دیار پال تهنجات گذاشته از آنجا شبگیر کرده بر ساحل
 رود کادیری و کوروم دیرهای قدیم را که از اقمشه نفیسه و جواهر
 نادره مملو بود چون دست اهل همت خالی نمود و بعد انعام و انهدام

اصنام و انفرار از قتل عام عبور هر دو کرده بطرف کلی کوه که
 شرقی حصار ترچناپلی بمسافت شش میل واقع است گلگون
 صباغرام را همییز کرد هنوز فایز منزل نشده بود که کوه کبه بجا و جلال
 نواب سپهر جناب جلوه گر گردید شاهزاده سعادت تو امان
 در اثنای راه دولت قد مبوس حاصل کرده چون فتح و نصرت
 هم کاب روان شد و نواب و الاجناب بعد قطع مسافت طرف
 قلعه ترچناپلی رو آورده بسواران برای تاخت و تاراج آن نواحی
 فرمان داد و آن یغما گران دقیقه در مراتب نهیب و غارتگری باقی
 نگذاشتند درین اثنا سرداری سترغال نام که از قلعه برآمده
 در تعلیم سپاهیان نو ملازم اشغال داشت با شش صد
 سپاهی رزم خواه و دو ضرب توپ گرم و گیر اشناخته بشیلکهای
 متصل گرمی ترک تازیغما گران سرد ساخت و بتعاقب سواران
 روان شد و آن گروه آهسته آهسته بطرف چرکل جائیکه سواران
 معه توپخانه و رکمبین گاه به انتهاز فرصت و قابو بودند رسیدند چون
 سترغال از آن حال خبرنداشت بی باکانه شیلک میزد و قدم
 پیش می نهاد تا که قریب کمبین گاه رسید و جوانان مسلح
 و پیادگان احشام از هر جانب ستر موصوف را محاصره کرده
 به شیلک بنادیق و اتواپ پرداختند و از سپاهیان آن طرف
 که هنوز مشق شیلک بکمال نرسانیده بودند بسیاری را

بمخروج دلی روح ساخته سترنال چون نقشه جنگ برین منوال
دید خون تنی چند بر زمین ریخت و چون برق خاطف اشهب
طوفان خصال را بجانب قلعه برانگیخت در آن حالت علی نواز
نام سواری از جنود نواب حیدر علی خان بهادر ضرب شمشیری
بقوت تمام بر سر ستر موصوف فرود آورد و اگر چون صیانت
ایزدی سپرداری کرد آسیبی نرسید و آن شجاعت پناه
بی همتا بصفت و عافیت داخل قلعه گردید نواب معلی القاب
بعد این فتح در سواد پسر کل پاره به نصب خیم اقبال پرداخته بشاهزاده
والاشکوه امر فرمود تا به تیر داران ملازم حکم محکم فرماید که از چوب و رسن
و سنگ هر چه برای بستن مورچال و بنای سابط بکار آید
فراهم آرند و در قلعه هم سترنال و کرنل لکن صاحب بهادر
و شاد بجان تحصیل دار سپاهیان قدیم و باقی سکنه شهر را جمع ساخته
بمحافظة برج و باره قلعه همت مبروف داشتند چون در عرصه
دو سه روز لشکر یان نواب حیدر علی خان بهادر جمیع آلات قلعه کشائی
همی ساختند و عزم سلم داشتند که شبانگاه در مه و سابط بسته
باز و بقلعه گیری خواهند کشاد ناگاه قطعه عرض داشت میر علی رضا خان
و دیگر سرداران تفرقه انداز خاطر مبارک نواب بهادر شد و چنان
بوضوح پوست که جنرال کوست صاحب بهادر با سپاه زم
خواه و سامان موفور سمت محمودیندر نهضت فرموده نواب

والاجناب بدر یافت این خبر رفتن آنطرف را برافتتاح قلعه
مقدم و مرتجع دانسته معه توپ خانه و تمامی فوج دریا موج از محاصره
قلعه دست بردار شده و سامان قلعه کشائی که فراهم شده بود همه
آتش زده کوس نهضت بلند آوازه ساخت چون چند منزل طی
شد سیدی هلال بخشی که بطریق منتقل میرفت در سود
با کور با فوج قاهره انگریز بهادر دوچار گردید و به تیغ و سنان و شیلک
بنادیق آتش افشان داد مردی داد و از طرفین قریب سه صد
جوانان زخمهای کاری برداشته گلگون جیات ابد بر رو کشیدند
و سیدی هلال هم شهید شد پس جرنیل صاحب والا شان بگام سرعت
راه طی فرموده پرتوالتفات بر سکنه محمود بندر انداخت و شب
بآسایش بسر برده علی الصباح بر قلعه سلبنزیورش فرمود لیکن
چون یوسف خان قلعه دار پای نبات محکم افشرد به بود و از
تیر و تفنگ بجواب دهی لشکر قاهره انگریز بهادری پرداخت
جرنیل صاحب بهادر خستگی بهادران کار دران سنگ لایخ
گوارای طبع مال اندیش ننزوده باز بطرف محمود بندر مراجعت
فرمود درین اثنا نواب سطالب با لشکر و توپخانه رسیده در راه
حایل شد و بر توده های ریگ که بر ساحل دریا واقع بود اتواب
تعبیه فرموده حکم بشیلک داد و خود در سایه توده ریگ بر کرسی
زیرین جاوس فرموده بهادران پیکار طلب بر اقدغن و تخریص جنگ

می نمود و میر علی رضا خان را تا کید مزید فرمود که از عقب سپاه انگریز
 بهادر در آمده به تضییق محاصره مساعی جمیله بکار برد و شاهزاده عالی تبار را
 فرمان شد تا مو شیر لالی را مع فوج و رساله های سید حمید و شیخ انور
 و شیخ عمر و شجاع الدین همراه گرفته مقابل آن فوج قیامت
 آشوب شود و از آن طرف جنرل صاعب بهادر بکمال عزم
 و احتیاط مطابق آئین سپه سالاری سپاه خود را صفوف بسته
 و اتواب صاعقه بار پیش رود داشته از ساحل دریا قطر زن
 گردید و چون تلاحق فریقین دست داد از هر دو طرف صدای بگیر
 و به بند بلند گردید و از شیلک بندوق و توپ و بان و برق قیامت
 آشوب گوش ملایک بر آسمان کر گردید از طلوع صبح تا دو پاس
 بازار ملک الموت چنان گرم شد که در آن ریگ زار غیر
 از لاش مقتولان و اجساد طپان مجروحان هیچ بنظر نمی آمد در آن
 حالت چون زبانی هر کاره خبر جلوس نواب حیدر علی خان بهادر
 در سایه توده ریگ سماع جنرل بهادر رسید لهند ابا سپاه رزم
 خواه خود بهمان سمت زور آورد و منزل جهاز که از مدراس
 برای کمک رسیده در دریا لنگر داشتند اهل جهاز را فرمان
 داد که بر فوج دریا موج نواب بهادر گوا لیل چون قطرات باران
 بیارند درین اثنا میر علی رضا خان از کنار دریا اسپ را بجولان
 در آورده خواست که بعقب لشکر انگریز بهادر رسیده دست یغما

بر اهل بنگاه برکشاید ناگاه گلوله توبی که چون تبر قضایی خطا بود از بالای
 جواز بر بازوی آن عضاده کاخ ریاست رسیده عنان اختیار از دستش
 ر بود و از پشت زمین بر روی زمین افتاده ابواب ماتم بر همان
 خود کشور فیکانش چون حال برین منوال دیدند او را در حالت
 نزع در یک منزل پالکی انداخته و غلافی فرو داشته بحضور نواب
 حیدر علی خان بهلار آوردند نواب والا جناب چون پرده پالکی برداشته
 دید که طایر روح میر موصوف از قفس عنبری پرواز کرده از سفارفت
 آن رفیق قدیم دل حق پرست او نهایت بدرد آمد لیکن آنوقت
 بصلاح و صواب دید غر خود را ضبط فرموده نعلش آن محفوف
 رحمت الهی را در صندوق گذاشته روانه سریر نگین فرمود و از آنجا که
 شاهزاده والاتبار خواهرزاده حقیقی میر مغفور بود فوج همراهی او ضمیر
 عا کر شاهزاده بهادر کرده تمامی اسباب و اسبان و فیلان
 مملوک که میر میر در زیر تفویض شاهزاده فرمود و پسر میر مرحوم را که
 قمرالدین خان نام داشت آثار شد و تمیز از جبین اولامع دیده به طلعت
 ماتم پر سی و عطای نوبت و علم و نقاره و فیل با عمارتی مرصع
 سر بلندی بخشیده برای تربیت دستش بدست شاهزاده
 کامگار سپرد و چند روز برای بیمار خستگان و آسایش و دواب
 جنگ مناسب ندیده عنان کسمند صبار فنار کسمت بکنایه پتیمه
 محفوف فرمود و بحر و جان بر ابر حفاظت روانه آرکات فرمود و بکار

برداران حلم داد که بجراحان حاوق برای معالجه تعیین نمایند و سید صاحب
 را حکم شد که معه دسته سواران همراهی خود و چند هزار پیاده به انتظام
 نواحی تجاور و نتهرنگر بشتابد و جنرال صاحب بهادر چون در آن
 جنگ بتأید اقبال چیره دستی یافت باز بطرف پشاور
 نهضت فرموده از راه بر موکل گده داخل فرنگی کوه گردید و به تنظیم
 و تسبیق محالات و پرگنات آن نواحی اشتغال ورزید نواب
 معالی القاب روزی چند در نواحی نیکناپتیه به سیر و شکار پرداخته
 باز از راه تردای طی مراحل فرموده در سواد پندی متصل باغی که از
 کوه بفاصله یکنر سنگ بود الویه اقبال برافراخت سردار
 کوه نشین کثرت فوج بدامن کوه دیده جمعی از سپاهیان را
 فرمان داد و آن گروه از بالای کوه مایل نشیب شده سواران
 شکر جردی را که بجمع آوردن چوب و گاه در شعاب جبل
 می گردیدند بشیلک بنا دیق زخمی ساختند و اسپان را می کرده
 بردند چون خبر بنواب فلک جاہ رسید نوایر غضب مشعل
 گشته به بهادران شکر شکن فرمان داد تا آن کوه را استخراج
 و خود از نزدیکی کوه دوری مناسب دیده در میدانی وسیع نصب خیم
 فرمود تو پیمان رستم توان انواب در دامن کوه بجای مناسب تعبیه
 کرده محصوران را از شدت گوا بیل عاجز ساختند و پیادگان در
 پناه سنگستان از شیلک بنا دیق ماعتبار که چون قطرات

باران متواتر می ریخت قهرتست مستحسنان از یاد و انداختند اگر چه
 از آن طرف شخصی صوبه از عبدالقادر نام داد مردانگی داده شش
 روز جنگ رستمانه کرده جمعی کثیر را از لشکر حیدری مجروح و بی روح
 ساخت مگر قلعه دار که ساغر دماغ از باوه تهور خالی داشت و بعشق
 لولی زنی مبهوت و سلب العقل شده بود چون محبوبه اش
 متحمل صدای توپ نتوانست شد دل از دست داده سر
 اطاعت بر قدسی آستان سود و کلید قلعه تفویض اولیای دولت
 نمود درین اشهر کاره تا بعرض اقدس رسانیدند که جنرال کوکوت
 بهادر در قلعه دنداسی لوی عظمت و شوکت برافراخته است
 و سواران یغماگر فوج حضور در اطراف و جوانب ساخت و تاراج
 مواضع و قریای مشغول اند باستماع آن نواب ذوالعزم هم از
 فرودگاه پای همت در رکاب عزیزمت نهاده بطرف دنداسی
 جاده پیماگردید و سه چهار روز تا بایر قلعه کشائی بکار برده چون صورت
 افتتاح در مرآت خیال متصور نشد انتظام دیگر همات دولت
 و بند و بست شهر آرکات مقدم برین مهم دانسته موشیر لالی
 فرانسیس و شیخ انور و شیخ حمید را با فوجی گران بمحاصره قلعه گذاشته
 خود به آرکات نهضت فرمود بعد نشر یغی بردن نواب والا
 جناب اگر چه موشیر لالی در قلعه شکنی قاصر نشده و قدری دیوار
 قلعه هم به حربه گوا بیل منهدم ساخته مگر سر دار قلعه که مرد تاجر بکار

بود چنان داد جنگ آوری داد که دندان طمع موشیر لالی کند گردید
 آخر بار فغان خود مشاورت کرد که چون ایام محاصره بامتداد
 کشیده و هنوز کمندند بید زوده تسخیر حصار نرسیده
 حال مناسب آنست که قلعه را بخدمت باید گرفت پس یکی را از
 فرانسیمان همراهی خود که در تحریر و تقریر انگریزی مهارت کلامی
 داشت بسرداری مقرر کرده و چند هزار سپاهیان را بلباس
 ملازمان لشکر انگریزی آراسته از راه کرگت پاله بجانب قلعه
 کیل ساخت و آن شخص قریب بقلعه رسیده خطی از نام
 یکی از سرداران انگریزی بهادر بنام قلعه دار بدین مضمون نوشته
 فرستاد که من از مدراس بدوشمان آمده با فوج تازه زور و سامان
 رسد و افر رسیده ام فردا صبح داخل قلعه خواهم شد قلعه دار هوشیار
 از مطالعه خط اول اظهار شادمانی کرد مگر چون نام را قلم خط بخواند و بیادش
 آمد که آن سردار بحکم جرینیل صاحب والا شان بطرف سیکا کول
 و گنجام برای آوردن آذوقه و گادان توپ کشی عازم شده است
 در شک افتاد که بیاد موشیر لالی طرح خدع انگیزته باشد پس
 آن شب بتوا سه بر دعلی الصباح چون صدای توپ
 بگوش رسیده قلعه دار ترهوش فی الغور دور بین بدست گرفته دید
 که گردی از طرف پشاه راه کرگت پاله رسیده بمقابله فوج
 موشیر لالی صفوف آراسته اند و از جانبین شیلک بناویق

و اتواپ بکار میرود مگر غیر از دو بار دست یک تن هم از هر دو
 طرف مجروح و مقتول بنظر نمی آید. معاینه این حال گمان خدع که
 از طرف موشیرالایی پیرامون خاطر قلعه دار گردیده بود یقین انجامید
 و در طرفه العین اتواپ بروج حصار را از گوالیل و ساچه پر کرده
 منتظر نشست بعد ساعتی آن سردار قریب قلعه آمده بقلعه دار
 پیام فرستاد که ما بخیریت رسیدیم دروازه قلعه بکشاید تا داخل
 شده بیاساییم قلعه دار جواب فرستاد که چون اندرون دروازه
 قلعه دیواری جدید محکم کشیده ایم باید که ایشان بر لب خندق فرود
 آیند تا دیوار از میان برداشته بدرون جاویم سردار جعلی ازین
 پیام دانست که افسون چشم بندی من موثر افتاد پس
 بفراغ خاطر زمین از پشت اسپان برگرفته سپاهیان را حکم داد که
 بفراغ خاطر مکر باکشایند چون این بعمل آمد قلعه دار در پس کنگره حصار
 گوشش بر آواز مانده چون لهجی کلام و طرز و ادعای آن جماعه را منافی
 اطوار افواج انگریز بهادر دید بنویچ بیان حکم داد و آن جماعه بی باک چنان
 چابک دستی بکار بردند که از شدت ریزش گوالیل و ساچه غیر از
 تنی چند از آن مهملکه جان سلامت نبردند پس قلعه دار مردم
 خود را بیرون فرستاده اسپان و اسلحه مقتولان درون قلعه کشید
 و چون این واقعه تأیله بعرض نواب حیدر علی خان بهادر رسید
 بر بنی تدبیری موشیرالایی سخت بر آشفته او را با تابعانش

بمخضور طلبه داشت و دیگر سرداران معتبر و سرگردان صاحب
تدبیر را برای محاصره قلعه بدان طرف گماشت؛

ذکر محارباتی که شاهزاده والادودمان طیپو سلطان را
در نواحی آرنی با افواج قاهره صاحبان انگریز بهادر بوقوع
آمد با دیگر واقعات سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری؛
چون جرینیل سرایری کوت بهادر بعد جنگ محمود بندر بدراس
معاودت فرموده بود و نواب عالی جناب در تخریب قلاع متعلقه
صوبه آرکات مشروف مانده درینو لاگال صاحب کرینیل با پنج هزار
سپاه بیان ولایتی و غزانه موفور و کسب صد و هفتاد منزل کشتی محموله
سامان ماکولات از بنگاله وارد مدراس شد و پور و داند صاحب
جرینیل صاحب خیلی مستهجم شده بعد دو ماه با فوج دریا موج سمت
تریاتور اعلام شوکت برافراشت و از فرزندان نواب محمد علی خان
والا جا یکی را که مخاطب بیف الملک بهادر بود هرکاب
سعادت برد چون خبر نهضت جرینیل صاحب بمخضور نواب
رسید از راه کادیری پاک طبل کوچ بلند آوازه ساخت اما پیش
از آنکه تلاقی فریقین اتفاق افتد جنرال صاحب بهادر شبگیر کرده
در سوادسولنگر دایره دولت فرمود و کسم روز برین روداد انتضایافته بود
که کوکبه جا و جلال نواب حیدر علی خان بهادر نمایان شد صبح آن

جنرال صاعب از فرودگاه سوار شده بمیدانی وسیع که لایق جنگ گاه بود علم اقتدار برافراخت و ازینطرف سواران جنود نامعه دو حیدری بمقابله رسیدند و نواب بهادر خود توپخانه آتش بار در راه حایل کرده منتظر ورود عساگر انگریز بهادر بود و شاهزاده والاتبار با فوج جرار بطرف ساقه شکر انگریز میون آتش پار ایجولانگری در آورد و در آن روز عربی سخت که ناسخ جنگ کینجر و افرا سیاب بود بظهور رسید و بهادران طرفین دست از جان شسته بدریای آتش شناوری کرده غریق رحمت الهی شدند چنانچه در آن آتشوب گاه بضراب گوله توپ پای کرنیل اسطوارط بهادر از کار رفت و سیف الملک بهادر از رسیدن صدمه گوله توپ از خانه زمین جدا شده بر روی زمین افتاد درین اثنا شام پرده ظلمانی بر روی آفاق فروهشت و هر دو شکر بفرودگاه معاودت کردند اگر چه از وقوع این سوانح و کثرت ترد و گمراهی بر خاطر جرینل صاعب تنشست لیکن بمشاهده بدلی سیف الملک که موجب بیدلی جگر داران میشد رسانیدنش بخدمت نواب والاباه افضل مهمات تصور فرموده بوقت رسیدن سفیده صبح طبل کوچ نواخته بطرف ترپاتور شریف برد و سیف الملک را بصحبت و عافیت سعادت ملازمت پدرش فایز ساخت و خود برای انتظام دیگر مهمام بدر اس نهضت فرمود

و نواب حیدر علی خان از آنجا مراجعت فرموده در حدود کنجی که بو فور
 هیمه و گاه موجب آرام شکر بیان بود دایره اقبال فرمود درین
 اثنای بانی جواسیس بحضور فیض محمود پیرایه انکشاف یافت
 که چند جهاز فرانسسی بسرداری موشیر هوی سپه سالار
 فرانسسی بعزم ملازمت حضور می آید و هم بوضوح انجامید که چون
 سردار ولندیز بسبب فروختن آلات حرب در سرکار حیدری
 بتجویز صاحبان عالی شان کونسل مدراس ماخوذ شده و کرنیل منرو
 صاحب بهادر برای انهدام قصر شوکت ولندیز و افتتاح قلعه
 ناک پتن متعین شده و بعد تلف هزاران مردان کار آزما قلعه را فتح
 ساخته بدراس شتافته بود درینو لاک پتن مراجعت کرده
 بجمعیت چهار پلتن سپاه بیان و هفت ضرب توپ و سواران
 در سوادکاری گال لوای شوکت برافراخته است باستماع این
 اخبار شاهزاده والابار از حضور نواب نامدار شرف دستوری
 یافت که برای ملاقات سپه سالار فرانسسی پای در رکاب
 اشهب هست نهد و در ضمن این سفر اگر با فوج همراهی کرنیل
 منرو صاحب بهادر مقابله دست دهد افعه پرداز و چون شاهزاده
 بهادر با فوجی از بهادران قوی باز و علم شوکت بدانطرف
 برافراخت در اثنای راه خبر رسید که کرنیل صاحب موصوف
 باستماع خبر آمد جهازات فرانسسیان در سواد پناپور برحاطل

رود کوردوم در میان باغی استقامت ورزیده بانسداد طرق
 کوشیده است شاهزاده عالی تبار بالشکر جزار شبانه ابلغان
 کرده باغ سکونه کرنیل صاحب بهادر را از دور محاصره نمود صبحدم
 چون کرنیل صاحب بهادر از آن مقام عزم کوچ فرمود لشکر خود را
 بمحاصره سواران عساکر شاهزاده بهادر دیده آماده جدال و قتال
 گردید و هر دو لشکر خونخوار داد مردانگی دادند و درین جنگ هولناک
 از لشکر انگریز بهادر مستر سانس نام سردار سواران
 در دام اسیری درآمد و از لشکر شاهزاده بهادر سید غفار صوبه دار
 که مرد نامور بود بقید رفت و از آنجا که شاهزاده را ملاقات سپه سالار
 فرانسیس اهم مطالب و مقاصد بود بطرف گودپور کوچ فرمود
 و در راه لعل پیتم بانندک فاصله از قلعه گودپور خیام احتشام برپا ساخت
 درین اثنا سپه سالار فرانسیس بلندنگاه فایز شده بسردار انگریز
 بهادر که کارس قلعه بود پیغام خالی کرده دادن قلعه فرستاد و آن
 سردار جنگ نمودن صلاح وقت ندیده اموال را تعلیقه کرده
 سپه سالار فرانسیس بسپرد و قلعه را خالی کرده بطرف ناکپتن
 بشتافت پس سپه سالار فرانسیس با پنج هزار سپاهیان
 فرانسیس از جهازات فرود آمده در نزدیکی قلعه خیره ز در دوم
 باشاهزاده و الاتبار ملازمت حاصل کرده بنای اتحاد را استحکام
 بخشید شاهزاده بلند اقبال ترغیب این معنی فرمود که با سرعت

اوقات بالاتفاق دولت ملازمت نواب حیدر علی خان بہادر
 دریابد لیکن سپہ سالار مذکور ہزار ماندگی راہ و بہر سائیدن بار
 بردار برای اسفار خشکی در میان آورده چند روز مہلت کوچ
 خواست آخر شاہزادہ والا شان اور اور ہمان نواحی گذاشتہ برای
 اخبار این امر بہ طرف اردوی معلیٰ مراجعت فرمود و بعد ورود
 مشر و حالات بحضور اقدس ظاہر نمود نواب والا جناب
 فی الفور مکاتبہ شفقت آمیز بنام سپہ سالار مذکور نوک ریز
 خامہ عطفت نگار فرمودہ چہار صد راس مرگا و برای توپ کشی
 و دیگر چار پائی بار بردار روانہ فرمود و خود با جنود نامعدود عازم آرکات
 گردید ہنوز چند میل راہ طی نشدہ بود کہ منہ بیان خبر آوردند کہ جنرل
 صاحب والا شان جنرل کوت بہادر با سپاہ قیامت انگیز
 از میان صحرائی ناکلا پور گذشتہ عازم رای ویلور است نواب
 عالی جناب باستماع این خبر سید حمید و شبنم انور و موشیر
 لالی را با جمعیت شایستہ کہ در رسالہ ہی شان بود برای حفاظت
 شہر و قلعہ آرکات دستوری بخشید و شاہزادہ کہین نواب
 عبد الکریم بہادر را با چہار ہزار سوار خاصہ و دو ہزار پیادہ فرمان شد کہ
 در نواحی مدلس رسیدہ گرفتہ بر انگیزد و راہ رسیدن رسد و فوج
 کمک بلشکر جنرل صاحب سد و ساز و شاہزادہ کہین
 و در مان عظمت را حکم شد کہ در نواحی آرنی بہ تسخیر قلعہ و استحکام

تمهائجات مقید و سرگرم ماند و بعد انتظام این امور از مقام گاه
 حرکت فرموده میدان دهونی گره سرب سردق اقبال
 نمود و زمین اثناجرنیل صاحب طی صکاری و بوادی فرموده به رای
 و یلور فایز شده شقه علم بر افراخت و تا عرصه یک ماه بازار
 زد و برد بهمین صورت گرم ماند که گاهی سپاهیان لشکر جنرل
 بهادر گادان رسد را که بمسکرنواب حیدر علی خان بهادری آوردند
 تی کرده می بردند و اهل بدرقه را مجروح و بیروح می ساختند و اخیانا
 یغا گران جنود حیدری بر آوردند گان آذوقه لشکر جنرل صاحب
 چیره دستی نموده محافظان رسد را از پامی انداختند بعد انقضای
 یک ماه جنرل صاحب از مقام گاه نهضت فرموده قریب
 دهونی گره نزول فرمود باستماع این خبر نواب والاجناب اردوی
 کلان را بعقب گذاشته خود با جمعی از سواران تیر جلود توپخانه جلدر و
 برای مقابله بشناخت چون تلافی فریقین دست داد نواب
 بهادر در باغی زیر سایه درختی بر کرسی زرین جلوس فرموده سدی
 از فیلان و توپخانه و بان داران پیش رو بسته سواران را
 رخصت جنگ داد چون از طرفین نواب جدال و قتال اشغال
 یافت جنرل بهادر خود بنفس نفیس ترددات رستمانه بظهور
 آورده و گروه سواران لشکر حیدری را بشیلک انواب و بناویق
 مشرق ساخته جانب آن باغ رو آورد و درین اثنا محمد علی کبیر ان که

از چند روز بسعایت غمازان در پایه عتاب نواب آمده و از رساله داری معزول شده بایک اسپ سواری چون سایه بدنبال حاضر می بود و آنوقت بر بالای درختی بر آمده تماشای جنگ می نمود چون مشاهده کرد که جنرال بهادر طوفان آتش بباد و امن غضب برانگیخته تر و خشک را یکسان می سوزد و از صفوف فیلان و توپخانه و بان داران اینطرف از اخطراب کاری متمشی نمی شود و سواران اگر چه در تیغ زنی قصوری نکرده اند مگر جرینیل بهادر از قیاس چنان واضح میشود که امروز قصد یکسو کردن معامله جنگ دارد و سرداران حضور می هر چند دست ادب بسته بحضور نواب و الاجناب عرض می نمایند که از پیش این طوفان بلا کناره باید گزید نواب از غایت غیظ غیر از تاکید پورش حرفی بر زبان مقدس نمی راند و عرض هواخوانان را مطلق بگوش رضا جانمیدهد کمیدان شجاع فی الفور از بالای درخت بزیر آمده سر نیاز بر پای مبارک سود و الحاح از حد گذراند تا که شعاع قهر نواب و الاجناب اندکی اظفا پذیرفت و خانه زمین را بوجود مقدس منور ساخته متوجه سمت آرنی شد و کمیدان منهور تنها اسپ بچولان آورده یک نفر طنبور نواز و یک علم بردار را گشته هرکاب نواب بهادر شد و نواب بارودی کلان ملحق شده محمد علی را بعنایت طلعت فاخره و جواهر گران بهاد خدمت رساله داری بدستور سابق

بنواخت و جرینیل صاحب روز دوم از جنگ گاه کوچ کرده در سواد
 علی آباد نصب خیام نمود چون این خبر بنواب والا جناب رسید
 بمظنه آنکه شاید جنرال صاحب عزم رفتن بطرف بارامحل دارد
 یا سمت تر چنانچه قصد خواهد فرمود از سواد ارانی خیام برداشته
 متصل باگ مار پیشه دایره شکر فرمود و یغما گران را برای تاخت
 و تاراج آن نواحی حکم داد چنانچه آن جماعه بی رحم پرکاهی در مواضع آن
 حدود باقی نگذاشتند و زنان و اطفال رعایا را بی شمار با سیری
 آوردند و جرینیل بهادر وقت شب از مقام گاه کوچ فرمود و بر فوج
 مستقامی نواب که بر شارع ارانی بودند سخن خون زد و در آن شب
 تار سواران همراهی حیدر علی بیگ رساله دار شعله بناویق آتش
 بار فوج انگریز بهادر را گوارا کرده ناموس مردی نگاهداشتند
 و جنرال بهادر بر جناح استعجال متصل ارانی رسیده محاصره قلعه
 پرداخت و سپاهیان انگریزی یورشش کرده تاور دازه قلعه
 شلک زنان رسیدند لیکن قلعه دار آنجا که سیدی امام نام
 داشت از قلعه بزآمده به تیغ زنی چنان جوهر شجاعت نمود که جرینیل
 بهادر هم بمشاهده جرأت پردازی او آفرین خواند و چون دید که قلعه
 نهایت متین است و قلعه دار هم تا جان در ریغ نخواهد داشت و
 نواب بهادر هم برای کمک پاشنه کوب خواهد رسید
 مردان کلیدی خود را برای تسخیر حصاری در معرض هلاک افکنند